



به دنیا میکند و میخواهد دنیا را رها کند، در حال اوج است. این موجود در حال اوج اگر چیزی از دنیا پیش نظرش لذیذ و جالب شد، این جاذبه انسان را از اوج پایین میکشد و منحط میکند. به این میگوئیم خطا، و وقتی انسان عملی انجام میدهد که او را از رشد باز میدارد این سقوط است و خطاست.

قرآن کریم همچنین میفرماید: "لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ"

یعنی برای انسان بعد از روشن شدن راه، رشد از غی اختیار است. قرآن میخواهد بگوید انسان آزاد انسانی است که آگاهی داشته باشد. آزادی انسان در آگاهی اوست ای انسان تا تو آگاه نباشی که رشد و غی کدامست، آن جهتی که انتخاب میکنی جهت تو نیست، پس در اینصورت تو آزاد نیستی.

پس معلوم میشود که انسان بین دو نیرو گرفتار شده است نیرویی به سوی آزاد شدن، آگاه شدن و از دنیا برکشیدن و نیروئی دیگر، فریفته شدن به مظاهر دنیاست. اگر قلب انسان را به طرفی تشبیه کنیم و این طرف در وسط باران قرار گرفته باشد، اگر این طرف را طوری بگیریم که دهانه آن رویه زمین و پشت طرف رو به بالا باشد، از هر طرف باران بارد از پشت طرف میچکد و توی طرف خشک باقی میماند. انسان وقتی حب دنیا دارد، دهانه طرفش رو به دنیا و رو به خاک است یعنی کاسه قلیش را وازگون گرفته است. اگر کاسه را وازگون بگیریم، و از رحمت مستمر و واسع اعلی محروم شویم، باران را تقصیری نیست، طرف را بد گرفته ایم.

"اگر تهذیب در کار نباشد علم توحید هم به درد نمی خورد (اَلْعِلْمُ هُوَ الْحِجَابُ الْاَكْبَرُ) هرچه علم انباشته تر شود، حتی علم توحید که بالاترین علم است، در مغز انسان، قلب انسان و اگر انسان مهذب نباشد از خدای تبارک و تعالی او را دورتر میکند" (امام خمینی)

سوالی که در نزد بسیاری از عوام و خاصی مطرح است این است که چرا انبیاء میگویند: "حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ"

این روایت میگوید ریشه هر خطایی حب دنیاست. یعنی انحراف انسان از آن مسیر الی الله، به دلیل جذب شدن او به سوی دنیاست.

پس برای کارهای درستی که انسان انجام میدهد باید دلیل دیگری وجود داشته باشد. یعنی باید معلوم شود که انسان شیفته و جذب چه مطلبی میشود که درستکار میشود. وقتی فرض کردیم حب دنیا راس هر خطاست، حب چه چیزی راس هدایت مستقیم شدن است؟ در مقابل حب دنیا چه جهتی را مطرح کنیم و چه جاذبه ای را مثبت کنیم که انسان را هدایت کند. چرا حب دنیا انسان را زمین گیر میکند؟ حال آنکه انسان موجودی است که میخواهد از دنیا پرواز کند. دنیا ظرف نشو و نمای انسان است، دنیا مدفن انسان نیست. انسان میآید در این دنیا تا نشو و نمایی بکند البته تا آنجا که این دنیا ظرفیت آن نشو و نما را برای انسان دارد. بعد از آن انسان به محل دیگری منتقل میشود که در آنجا نشو و نما نوع دیگری است. پس تا آن زمان که انسان از دنیا فاصله میگیرد و پشت

اما اگر این آرزو از انسان و از " حیثیت " انسان کوتاهتر باشد مانند لباسی است که نیمی از تن انسان را می پوشاند و نیمه دیگر تن او را برهنه میگذارد. این مثل آن است که ناخدائی از کوه یخ تنها دوازده مترش را ببیند و آنرا به چیزی نگرفته باشد و فکر کند وقتی به این کوه یخ برخورد کرد، این یخ است که دو نیم میشود، اما وقتی به آن برخورد، میفهمد که ۸۰٪ این کوه یخ در زیر آب بوده و این ۲۰٪ یخ بود که روی آب قرار داشته است. انسان بسان چنین کوهیخی و خیلی بیشتر از آن است ابرقدرتها اگر برخورد میکنند با مسلمانان و شکست میخورند بدلیل اینست که قسمت رویین آنان را می بینند و قسمت زیرینشان را نمی بینند.

اگر کسی معتقد است که انسان، بعد از این حیات، حیات دیگری دارد، آرزویی برای این انسان مناسب است که حیات دیگر این انسان را هم ببوشاند و آن باید آرزویی باشد که از آخرت تا دنیای او را فرا گیرد، کسی که چنین آرزویی را دنبال میکند در کل حالات و در کل هستی ممتدش با نشاط است. یعنی این انسان اگر لحظهای از لحظات هستی خودش را فراموش کند و برای خود آرزویی در نظر نگیرد و برای آن زمان فکری نکند، وقتی به آن میرسد ناگامیهای خودش را در آن لحظات درک میکند، ما بارها آرزویمان را میگوئیم و در نمازها تکرار میکنیم که: "قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ" یعنی آرزویمان تقرب به خداست. این چنین انسانی اگر بمیرد، زنده است، اگر بماند زنده است، پیر شود زنده است، جوان باشد زنده است، مریض شود یا اسیر شود باز هم زنده است و همیشه با نشاط است و همیشه محکم و استوار است.

تهیه شده در بخش فرهنگی واحد علمی فرهنگی
"والسلام"

دنیائی که در آیات و روایات مورد مذمت قرار گرفته، یعنی آنچه که انسان را باز میدارد، یعنی آنچه سر راه انسان نسبت به خدا قرار دارد و مورد مذمت است، این دنیا مکان و زمان نیست بلکه آن " حیثیت " است. حیثیت انسانی است که گاه سر راه انسان نسبت به خدا قرار میگیرد و مورد مذمت واقع میشود.

اگر ما به آنچه در اطرافمان میگذرد بعنوان منزل و ماء وای خود برخورد کنیم، این برخورد مذموم است، نه دنیا.

از این جهت است که علی (ع) وقتی شبی وارد مسجد کوفه شد و دید برخی اصحاب دور هم نشسته اند و مذمت دنیا میکنند، از آنها سؤال کرد: چرا مذمت دنیا میکردید؟ دنیا تجارتخانه، بندگان راستین خدا و سجده گاه فرشتگان خداست

از این رو علی (ع) میخواهد به آنها بگوید: شما چیزی از قرآن شنیده اید اما درست نفهمیده اید. قرآن مردم را مذمت میکند و آنچه را که مذموم میدانند در رابطه با انسان است نه جدای از آن، دنیا طلب مورد مذمت و اعتراض است نه دنیا، دنیا را از چه جهت مذمت میکردید؟ دنیا با شما صادقانه برخورد میکند اما شما صادقانه با او برخورد نمیکنید و خود را فریب میدهید.

دنیای انسان در خود اوست نه در خارج او. چشم انسان و زبان و دست و پا و حتی تخیلات و تفکرات او همه، اینها از تلمبه های بنام " آرزو " تغذیه میشود. اگر آن آرزو وجود داشته باشد همه اعمال و حرکات و افکار انسان را - تغذیه میکند و انسانی که آرزو ندارد مرده است. همانند قلب انسان که متوقف میشود و انسان میمیرد.

